



من و مامان • هدا حدادی

و بخوردش!
گفتم: «پس من چی؟»
مامان گفت: «این پیراشکی شکلاتی هم مال تو که
ساعت پنج با شیر بخوریش!»
گفتم: «هورا! هورا!»
به خانه که رسیدیم، مامان دنبال کلید گشت، بعد
محکم زد روی لپش و گفت: «ای وای! کلید رو تو
خونه جا گذاشتم!»

من اول ناراحت شدم فکر کردم تا شب که بابا از
سرکار بیاید باید پشت در بنشینیم؛ اما... باز شدن
در که کاری نداشت! اگر گفتمی چه جوری؟

من و مامان رفتیم خرید. مامان گفت: «این نون
سنگگ مال بابات که خیلی نون سنگگ دوست داره!
از سر کار بیاد و بخوردش!»
گفتم: «این نون تافتون مال مامان که خیلی نون
تافتون دوست داره. کاراشو بکنه و بخوردش!»
مامان گفت: «این نون شیرمال، مال بابابزرگ که
خیلی نون شیرمال دوست داره. از خواب بیدار شه

